

## درس چهارصد و چهل و نهم

### بررسی اقسام امکان عام در کلام مرحوم میرداماد (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

و بَعْضُ سَادَةِ أَعَظَمِ الْحُكَمَاءِ أَدَامَ اللَّهُ غُلُوَّهُ فَصَلَّ الْكَلَامَ فِي هَذَا الْمَقَامِ قَائِلًا بِأَنَّ الْإِمْكَانَ الْعَامَ هُوَ مَا يَلْزَمُ سَلْبُ ضَرُورَةٍ عَدَمِ الشَّيْءِ فَإِنَّهُ سَلْبُ الضَّرُورَةِ عَنِ الْجَانِبِ الْمُخَالَفِ وَالْجَانِبِ الْمُخَالَفِ  
إِمَّا عَدَمٌ مَا يَنْصَفُ<sup>۱</sup>.

کلام مرحوم صدرالمতألهین نسبت به مسئله روشن شد. ایرادی که نسبت به قضایای منطقیه شده بود، در ایراد دوم بین ممکن عام و ممکن خاص در صورت اعم و اخصیت در نقیضین ایرادی که وارد می شد در انضمام عکس نقیض یکی از مقدمه به یک قضیه که دو قیاس را نتیجه می داد، مرحوم آخوند اشکال و تناقضی که در نتیجه به وجود می آمد را بیان کردند.

مرحوم خواجه جواب بسیار متقن و محکمی از این مسئله دادند که بازگشتش به عدم تکرر حد وسط در دو قیاس بود. زیرا در یک قیاس منظور از عدم امکان خاص، آن معنای لا شیئیت و لا موجودیت و عدم بود که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهُوَ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ خَاصٍ**. آن چیزی که در تحت امکان عام قرار نمی گیرد که مقصود از او لا شیء بود که خارج از دو طرف نقیض بود؛ یعنی نقیض امکان عام و امکان خاص که معنای لا موجودیت، لا شیئیت، لا مفهومیت و عدم بود. نه معنای یک فردی که امکان عام یا امکان خاص بر او صدق کند و یا اینکه نقائص اینها بر او صدق کنند که لا شیئیت به طور کلی خارج از این دو نقیض است بلکه به معنای عدم است و این عدم امکان خاص که به معنای لا شیئیت بود و **كُلُّ مُمْكِنٍ خَاصٍ فَهُوَ مُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، در آنجا تکرار نمی شود. **كُلُّ مُمْكِنٍ خَاصٍ فَهُوَ مُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِ فَهُوَ مُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. هر چیزی که در تحت امکان خاص نمی گنجد مانند واجب و ممتنع که اینها در تحت امکان خاص نیستند ولی اینها مشمول امکان عام هستند. نتیجه **فَهُوَ مُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** چه می شود؟ آن که او گرفته بود، **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ عَامٌ فَهُوَ مُمْكِنٌ عَامٌ** که در اینجا تناقض پیش می آمد.

مرحوم خواجه فرمودند که حد وسط در اینجا تکرار نشده چون حد وسط در **لا امکان خاص** در قضیه اول لا شیئیت است و در قضیه دوم دو فرد واجب و ممتنع است در حالی که در قضیه همان حد وسطی که باید

<sup>۱</sup>. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۷.

در صغریٰ قرار بگیرد بعینہ با همان ظرفیت و با همان سعهٔ وجودی باید در کبریٰ قرار بگیرد. مثل اینکه فرض کنید می‌گوییم: **كُلُّ إِنْسَانٍ حَيَوَانٌ وَ كُلُّ حَيَوَانٍ مُتَحَيِّزٌ** آن وقت جوابش این است که **كُلُّ إِنْسَانٍ مُتَحَيِّزٌ** و همان **كُلُّ حَيَوَانٍ** به همان شکل و ظرفیت در کبریٰ هم باید لحاظ بشود و چون در اینجا لحاظ نشده است پس هر دو قیاس باطل می‌شود. این جواب بسیار متین و صحیح مرحوم خواجه از این قضیه بوده است.

مرحوم میرداماد یک جوابی از این مسئله داده‌اند و همین‌طور صاحب درة التاج که قطب‌الدین شیرازی است، ایشان هم نسبت به این مسئله یک جواب دیگری دادند. اما جوابی که مرحوم میرداماد می‌دهند، ایشان این مسئله و ایراد را به آن مقدمهٔ دوم در آنجا وارد می‌کنند. مقدمهٔ دوم این بود: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. این مقدمهٔ دوم بود که به صورت در این قضیه ایراد وارد می‌شود. ایشان می‌فرمایند که امکان عام دو قسم و دو نحو تعریف شده است؛ یکی از آن همان است که در منطق و حاشیه<sup>۱</sup> می‌خواندیم که ایشان آن را به‌عنوان صورت ثانیه معنا می‌کنند که سلب ضرورت از جانب مخالف است و نسبت به جانب موافق، لابشرط است یعنی وقتی که می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی عدم قیام برای زید ضرورت ندارد. جانب مخالف که نقیض است نفی ضرورت نقیض را می‌کند ولی کاری به خود جهت عقد الحمل که جانب موافق در قضیه است ندارد.

### بحث امام صادق علیه‌السلام با دهری منکر معاد و قیامت

وقتی می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** معنایش این است که عدم قیام برای زید ضرورت ندارد. حالا خود قیام ضرورت دارد یا ندارد ساکت است یعنی لابشرط است. بنابراین چه قضایایی می‌تواند در تحت این امکان عام قرار بگیرد؟ سه قسم قضیه یا سه فرد می‌تواند قرار بگیرد؛ فرد اول فردی است که وجود برای او ضرورت دارد مانند **اللَّهُ مَوْجُودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یا **اللَّهُ مُمَكِّنُ الْوُجُودِ**. معنایش این است که عدم بر عدم وجود، برای خداوند ضرورت ندارد. حالا وجود ضرورت دارد، آن یک بحث دیگری است. مثل کلام امام صادق علیه‌السلام که با آن دهری داشتند بحث می‌کردند و دهری منکر معاد و قیامت بود. حضرت یک بیان خیلی ابتدایی و عقلایی را مطرح کردند و اصلاً از طریق فلسفه و اینها وارد نشدند. فرمودند: تو عاقل هستی یا نیستی؟! عقل داری یا نداری؟! گفت که بله، بالأخره عقل که داریم! اگر عقل نداشتیم که خدمت شما نمی‌رسیدیم، عقل داریم! حضرت فرمودند: یک سؤال از تو می‌کنم، از نظر دیدگاه عقلانی اگر قرار باشد قیامتی وجود داشته باشد و تو با اعمال منکر قیامت بشوی، وای به روزگار تو که در آن دنیا چه خواهد آمد! و اگر

<sup>۱</sup> منظور کتاب الحاشیه علی تهذیب المنطق ملا عبدالله یزدی بهابادی است. (محقق)

قرار بر این است که قیامتی وجود نداشته باشد، ما که این کار را انجام می دهیم ضرر نکردیم! بالأخره حالا دو رکعت نماز هم در اینجا بخوانیم و برفرض یک ماه هم روزه بگیریم کار شاقه‌ای که انجام ندادیم! آن وقت آیا عقل می آید یک احتمال عقلانی متین را رها کند و اعتناء نکند و به صرف یک احتمال خود را از یک هم چنین احتمال جدی بی نیاز کند بدون اینکه به عواقب در صورت مطابقت بودن این احتمال با واقع فکر نکند؟! عقل یک هم چنین کاری می کند؟! او قبول کرد و گفت که بله، مسئله همین طور است و اسلام آورد!

اگر ما نگاه کنیم می بینیم واقعاً این بیان امام صادق علیه السلام چقدر ساده و در عین سادگی چقدر متین است! نه اینکه حضرت رمل و اسطربلاب [بیاورد] و روی اثبات صانع و اول [بحث کند] مثل آن طلبه‌ای که شب اول عروسی شروع کرد به عروس گفت که مبانی اعتقادی را از روی ادله عقلیه و براهین عقلیه بیان کن. عروس گفت که امشب شب اول قبر من است یا شب عروسی من است؟! من که هیچ، بابای پیرمرد من یک هم چنین چیزهایی که تو می گویی [را نمی داند]! خلاصه طلبه می خواست ببیند که واقعاً حلیله او در چه مرتبه‌ای از اعتقادات ممکن است!! و این یک مسئله مهمی است که انسان همیشه این قضیه را باید در نظر داشته باشد. یعنی این کلام امام صادق خیلی مسئله [مهمی است] و یکی از مبانی سلوک همین مطلب است.

حالا در بحث امکان عام جای احتمال برای طرف مقابل به عنوان لایبشرط باز است. هم در **اللَّهُ وَاجِبٌ** می گوئیم: **بِالْإمكان العام موجودٌ** هم در شریک‌الباری می گوئیم: **مُمتنعٌ بِالْإمكان العام**. چون وجود برای شریک‌الباری ضرورت ندارد ولی عدم ضرورت دارد که مألش به امتناع شریک‌الباری است و هم ضرورت طرفین است مانند: **زیدٌ قائمٌ بِالْإمكان العام**. هم عدم قیام و هم خود قیام، سلب ضرورت از طرفین مخالف و موافق می کند. این را قبلاً هم خواندیم.

### قسم اول امکان عام طبق نظر مرحوم میرداماد

قسم اولی که مرحوم میرداماد در باب امکان عام بیان می کند، ایشان می فرماید: امکان عام در نزد خواص عبارت از نگاهی است که امکان عام به جنبه وجودی دارد، نه به جنبه عدمی. وقتی که می گوئیم: این قضیه به امکان عام ممکن است یعنی جنبه مخالف که جنبه عدم است ضرورت ندارد. وقتی که می گوئیم: **اللَّهُ وَاجِبٌ بِالْإمكان العام**؛ یعنی عدم برای خدا ضرورت ندارد. در امکان عام به قضایایی که جنبه عدمی آن قضایا ممکن است ضرورت داشته باشد، امکان عام به آن قضایا اطلاق نمی شود. بنابراین اگر بگوئیم: **شَرِیکُ الْبَارِی مُمتنعٌ الوجود** یا **شَرِیکُ الْبَارِی مَعْدومٌ الوجود بِالْإمكان العام**، این معنای صحیحی نیست زیرا امکان عام در این

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۵۶.

صورتِ فرض ما مخالف با امتناع است و دو فرد در تحت امکان عام در اینجا باقی نمی ماند بلکه سه فرد باقی می ماند. یا واجب باقی می ماند یا ممکن خاص باقی می ماند یا فردی که هم وجود و هم عدم برای او ضرورت دارد، این فرد باقی می ماند. حالا این فرد که وجود و عدم برای او ضرورت دارد، در خارج وجود ندارد پس ما به او کار نداریم ولی امکان عام ناظر به این سه فرد است؛ چون امکان عام نظر به جنبه وجودی دارد نه نظر به جنبه عدمی، این اصطلاح بنا بر اصطلاح اهل خاص است که اینها امکان عام را در مقابل امکان خاص قرار می دهند؛ یعنی امکان عام را به قضایایی اطلاق می کنند که نفی ضرورت عدم از آنها می کند؛ یعنی ضرورت عدم را از آن قضیه نفی می کند. وقتی که می گوئیم: **زَيْدٌ قَائِمٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**؛ یعنی عدم قیام برای او ضرورت ندارد که قیام ممتنع باشد، ماحصل آن این معنا است. وقتی که می گوئیم: **اللَّهُ وَاجِبٌ، اللَّهُ موجودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی عدم وجود برای الله ضرورت ندارد که برگشت آن به امتناع وجود الله باشد. وقتی که می گوئیم: **زَيْدٌ موجودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی عدم وجود برای زید ضرورت ندارد که زید ممتنع الوجود باشد.

### ناظر به جهات وجود بودنِ قسم اول امکان عام

این امکان عام بنا بر اصطلاح اول ناظر به جهات وجود است، نه ناظر به جهات عدم یعنی این با سلب ضرورت از جانب مخالف یا اثبات ضرورت می کند یا اثبات تساوی طرفین می کند یا اثبات دو ضرورت عدم وجود را باهم می کند و چون قسم سوم مستحیل است بنابراین دو قسم بیشتر در تحت این امکان عام باقی نمی ماند. روی این حساب در این قضیه ای که ایشان فرمودند: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** مسئله به چه شکل درمی آید؟ هر چیزی که ممکن به امکان خاص نباشد پس باید ممکن به امکان عام باشد. چه چیزی می تواند ممکن به امکان [عام] باشد؟! آن که ممکن خاص نیست پس باید ممکن به امکان عام باشد، خوب ما از **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ**، گفتیم که چند قضیه صدق می کند؟! یکی واجب الوجود است که واجب الوجود **لَيْسَ مُمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** و دوم ممتنع الوجود است که گفتیم: ممتنع در این ممکن به امکان عام جایی ندارد.

این اشکال بنا بر تعریف اولی که مرحوم میرداماد بر امکان عام کردند، بر مستشکل - کاتبی - وارد می شود که آمده این اشکال را مطرح کرده و **تَبَعَهُ جَمَاعَةٌ** که اینها گفتند که در اینجا تناقض در نتیجه قضایا به وجود می آید. بنابراین روی این مسئله اصلاً در تحت امکان عام، امتناع نیست در حالی که در قضیه ما این بود: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهَوَ مُمُمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** در تحت نقیض امکان خاص، واجب و ممتنع هر دو می ماند. **كُلُّ مَا لَيْسَ** قسمت سوم که دیگر باقی نمی ماند چون قسم ماهیات همه آنها در تحت امکان خاص هستند و نقیض امکان خاص نیستند. آنچه که نقیض امکان خاص است و در سلب امکان خاص قرار می گیرد

یا واجب است **لَیْسَ بِإِمْكَانٍ خَاصٍ** یا ممتنع است که **لَیْسَ بِإِمْكَانٍ خَاصٍ**. بنابراین **كُلُّ مَا لَیْسَ بِإِمْكَانٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكَّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** این قضیه خلاف واقع شد. این بنا بر تصویر اول است.

و اما بنا بر آنچه که قبلاً نسبت به امکان خواندیم که او عبارت از سلب ضرورت نسبت به جانب مخالف است و نسبت به جانب موافق نظری ندارد، سواءً آن که جانب موافقش ممتنع باشد مثل اینکه فرض کنید می‌گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مَعْدُومٌ الْوُجُودِ، عَادِمٌ الْوُجُودِ شَرِيكُ الْبَارِي بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. وقتی می‌گوییم که **شَرِيكُ الْبَارِي عَادِمٌ الْوُجُودِ** معنایش این است که وجود برای شریک‌الباری ضرورت ندارد. پس معنای این مسئله چیست؟ معنایش این است که عدم وجود برای شریک‌الباری ممکن است ضرورت داشته باشد و ممکن است ضرورت نداشته باشد. اگر ضرورت نداشته باشد امکان خاص می‌شود و اگر ضرورت داشته باشد امتناع و ممتنع می‌شود. همین‌طور در مورد **اللَّهِ وَاجِبُ الْوُجُودِ، اللَّهُ مَوْجُودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** معنایش این است که عدم وجود برای الله ضرورت ندارد اما خود وجود چطور؟ نه! ضرورت دارد پس واجب می‌شود. پس در تحت امکان عام این دو مسئله در اینجا آمد.

### سلب ضرورت از طرفین ممکن در امکان خاص

مسئله سوم که در تحت امکان عام قرار می‌گیرد عبارت از امکان خاص است و آن این است که سلب ضرورت از طرفین است مثل اینکه می‌گوییم: **زَيْدٌ مَوْجُودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی نه وجود و نه عدم وجود برای زید ضرورت دارد، هیچ‌کدام ضرورت ندارد. این ماهیت می‌شود. **الْمَاهِيَةُ مِنْ حَيْثُ هِيَ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ لَا حَيْثُ وَلَا لَيْسَ** این در اینجا می‌تواند قرار بگیرد. روی این فرض شما چه می‌فرمایید؟! روی این فرض، امتناع که در اینجا وجود دارد و امتناع هم در اینجا هست. مرحوم میرداماد می‌فرماید: نه! روی این فرض هم باز می‌توانید این را در تحت امکان... این مقدمه دوم کافی نیست. زیرا در اینکه امکان عام سلب ضرورت از جانب مخالف می‌کند دو وجه می‌شود در اینجا تصور بشود و دو وجه در اینجا قابل تصور است: یا اینکه نسبت به جانب موافق بشرط‌لا است یا نسبت به جانب موافق لابشرط است. اگر نسبت به جانب موافق بشرط‌لا بود این همانی است که ما در قسم اول گفتیم. یعنی امتناع در اینجا به اصطلاح نمی‌آید. یعنی وقتی که ما نفی ضرورت از جانب مخالف می‌کنیم نسبت به جانب موافق ما بشرط‌لا می‌شود. بنابراین معنایش این‌طور می‌شود؛ **اللَّهُ مَوْجُودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، معنایش این است که عدم وجود برای الله ضرورت ندارد اما وجود در اینجا بشرط‌لا نسبت به وجود و به شرط عدم طرّو احتمال مخالف در ناحیه وجود است یعنی **اللَّهُ وَاجِبُ الْوُجُودِ** یعنی وجود برای الله بشرط‌لا ضرورت دارد و طرّو احتمال مخالف نیست. چه موقع طرّو احتمال مخالف نیست؟ وقتی که وجود ضرورت داشته باشد. اما اگر احتمال مخالف در جانب خود موافق باشد، معنایش این است که عدم، ضرورت

ندارد و وجود هم ضرورت ندارد. آن وقت آن لابلشروط می شود یعنی ساکت. بشرط لا یعنی به شرط عدم احتمال مخالف آن عدم ضرورت در اینجا. وقتی که آن به شرط در اینجا آمد پس جانب وجود، واجب می شود. بنابراین یکی از اقسام داخل در تحت امکان عام قرار گرفت.

قسم دوم، قسم امتناع می شود و امتناع این است که مثلاً می گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي عَادِمٌ الْوُجُودِ**. معنایش این است که وجود برای شریک الباری ضرورت ندارد اما نسبت به جانب موافق بشرط لا و به شرط عدم احتمال مخالف یعنی عدم ضرورت در جانب عدم، پس عدم برای او ضرورت دارد. یعنی عدم برای شریک الباری با عدم طرّو احتمال ثابت است و عدم طرّو احتمال او را از مرحله تساوی الطرفین خارج می کند و به مرحله ضرورت می برد. وقتی عدم برای شریک الباری بدون طرّو احتمال بود پس این هم ممتنع می شود.

قسم سوم در امکان عام این است که عدم ضرورت نسبت به أحد الطرفین با عدم طرّو احتمال است یعنی در عین اینکه عدم ضرورت نسبت به آن طرف ثابت می شود ولی احتمال مخالف هم نفی می شود، این **ضَرُورَةُ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ** می شود.

ایراد مرحوم میرداماد در **ضَرُورَةُ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ** وارد می شود که شما که گفتید: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ**، آن که **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** است بر فرض واجب و امتناع را شامل بشود اما چطور **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** را در این صورت شامل می شود؟! نمی تواند شامل بشود. آن که هم وجود و هم عدم برایش ضرورت دارد و همین طور این اشکال در مورد لابلشروط می آید. یعنی فرض کنید اگر ما معنای امکان را عدم ضرورت جانب مخالف با لحاظ لابلشروطیت بگیریم - آنچه که تا به حال این را خوانده بودیم و در کتب منطقی سابق همین که ساده تر هست این را خوانده ایم - وقتی که می گوییم: **اللَّهُ وَاجِبُ الْوُجُودِ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** یعنی عدم وجود برای الله ضرورت ندارد اما نسبت به خود وجود، لابلشروط است؛ ممکن است ضرورت داشته باشد که واجب الوجود می شود و ممکن است ضرورت نداشته باشد که ماهیات متساوی الطرفین و ماهیات ممکنه می شود و همین طور از آن طرف هم مسئله اش به همین کیفیت هست و با هر دو طرف جور در می آید. آن وقت در صورت لابلشروطیت گفتیم که - این را هم که قبلاً خواندیم - هر چیزی که لابلشروط است **يَجْتَمِعُ مَعَ الْإِلْفِ شَرْطٌ**. وقتی که شما در جانب موافق عقد الحمل در قضیه را لابلشروط گرفتید معنایش این است که ممکن است با بشرط لا هم جور در بیاید. همین الآن گفتیم که معنای بشرط لا **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** است؛ **ضَرُورَةُ الْوُجُودِ وَ ضَرُورَةُ الْعَدَمِ**. این معنا معنای بشرط لا بود در حالی که عدم امکان خاص **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** را در بر نمی گیرد. این هم ایراد نسبت به این قضیه بود.

## ایراد به قسم سوم امکان عام در کلام مرحوم میرداماد

من خودم خیال می‌کنم گرچه هیچ‌کدام از حواشی و محشین نسبت به این اشکال مرحوم میرداماد ایراد وارد نکردند و خود مرحوم آخوند هم از این قضیه رد شده، نمی‌دانم واقعاً مرحوم آخوند این ایراد را پذیرفته یا این ایراد را نپذیرفته است. محشین هم هیچ‌کدام نسبت به این قضیه نظر نداده‌اند ولی به نظر می‌رسد که این جواب مرحوم میرداماد خالی از ایراد نیست زیرا در این قسم سومی که ایشان بیان کردند، حالا ما کاری نداریم به اینکه آن امکان عام به آن معنای اول که امتناع را نمی‌گیرد، آن یک بحث دیگری است درحالی‌که امکان خاص امتناع را دربر می‌گیرد. اما قسم دوم از تعریفی که راجع به امکان عام آوردند و سلب ضرورت از جانب مخالف کردند متتها یا بشرطاً در جانب موافق که نتیجه‌اش **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** را می‌رساند و سه قسم شده است یا لابشرط است که باز لابشرط با بشرطاً هم جور درمی‌آید و باز اثبات **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** را می‌کند. مستشکل می‌تواند ایراد وارد کند که چیزی که وجود ندارد چطور ممکن است در تحت امکان عام قرار بگیرد؟! آیا ممکن است ما یک ماهیتی را تصور کنیم که **ضَرُورَةُ الطَّرْفَيْنِ** داشته باشد **فی آن واحد**؟! این امکان دارد؟ این امکان ندارد! واجب الوجود ضرورت طرف وجود را دارد و ممتنع الوجود ضرورت طرف عدم را دارد و ممکن الوجود عدم ضرورت طرفین را دارد. اگر شما بخواهید این مسئله را به حساب انتساب ماهیت به علت بگذارید که در صورت حصول علت تامه، معلول ضرورت وجود پیدا می‌کند یا در صورت عدم وجود علت تامه، عدم ضرورت پیدا می‌کند باز در اینجا أحد الطرفین ضرورت دارد و نمی‌شود در آن واحد یک ماهیتی را پیدا بکنید که هم علت برای او تام باشد و هم علت برای او ناتمام باشد که هم وجود برای او ضرورت داشته باشد و هم عدم برای او ضرورت داشته باشد.

بنابراین می‌توانیم بگوییم: جوابی را که مرحوم میرداماد دادند جواب ناتمامی خواهد بود و کاتبی می‌تواند ایراد وارد کند و بگوید که ما همان معنای عام مصطلح را قبول داریم. شما این معنای جدید را برای خودتان درآوردید و به اصطلاح خاص آمدید گفتید که امکان عام ناظر به جنبه وجود است و مقابل با امتناع است. ما این امکان عام را قبول نداریم و این اصطلاح ساختگی جناب عالی است! آن اصطلاحی که جمهور و همه منطقیین بر او هستند همین است که ما تا به حال در حاشیه ملاً عبدالله و کتب منطق همه اینها را خوانده‌ایم که امکان عام سلب ضرورت از جانب مخالف می‌کند سواءً در ناحیه وجود و ناحیه عدم. اگر جمله ما جمله موجبه باشد صرف نظر از عدم وجودش می‌کند و اگر در سالبه باشد صرف نظر از وجودش می‌کند. این دیگر چیزی نیست که حالا شما آمده‌اید یک اصطلاح جدیدی درست کرده‌اید و با اصطلاح جدید می‌خواهید جواب ما را بدهید، این اصطلاح خود شما است.

## یکی از اقسام امکان عام بودن امتناع

بله، در اصطلاح شما، امتناع یکی از افراد امکان عام نیست ولیکن ما آن اصطلاح را قبول نداریم. ما اصطلاح جمهور را قبول داریم. در اصطلاح جمهور هم سه تا فرد بیشتر ندارد که یک فرد آن واجب است. آنچه که در تحت امکان عام می ماند یا واجب است یا ممتنع است یا امکان خاص است در حالی که در این قضیه می گوئیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** ما تساوی الطرفين را خارج می کنیم و دو فرد باقی می ماند؛ یکی واجب و یکی هم ممتنع باقی می ماند، **فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**. لذا می توانیم بگوئیم که جواب متقن در اینجا همان جواب مرحوم خواجه نصیر - رحمه الله علیه - است که ایشان آمدند و فرمودند که حدّ وسط در این قیاس ما تکرار نشده است.

یک جوابی هم صاحب درة التّاج داده که همان قطب الدین شیرازی باشد و آن این است که ایشان فرمودند: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** می شود. الآن در اینجا یک چیزی برای شما مثال می زنیم که این در تحت امکان خاص نیست و در تحت امکان عام هم نیست. هیچ کدام! آن ماهیات است. ماهیات در عالم ماهیات واجب هستند؟! نه! اینها ممتنع هستند؟! نه! بلکه اینها متساوی الطرفين هستند. بنابراین وقتی که می گوئیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، این **مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** در اینجا ایراد وارد می شود و ماهیت داخل در **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** نمی شود. چون ماهیت در اینجا **مُمَكِّنٌ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** است در حالی که در تحت امکان عام قرار نمی گیرد. چون در تحت امکان عام یا واجب است یا ممتنع است یا تساوی الطرفين است و ماهیت اصلاً حکمی بر نمی دارد. **الماهيةُ مِنْ حَيْثُ هِيَ لَا مَوْجُودٌ وَلَا مَعْدُومٌ وَلَا مُمَكِّنٌ وَلَا ضَرُورَةٌ وَلَا مُتَحَيِّرٌ** و نه هیچ کدام از آثار و خواص وجود. **الماهيةُ مِنْ حَيْثُ هِيَ مَاهِيَةٌ**، وقتی که **الماهيةُ مِنْ حَيْثُ هِيَ مَاهِيَةٌ** بنابراین در تحت امکان عام در این صورت هم قرار نمی گیرد در حالی که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** در اینجا ماهیت صدق می کند یعنی ماهیت **لَيْسَ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** در حالی که **لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، با این تعریفی که ما گفتیم.

## ایراد مرحوم ملاصدرا بر صاحب درة التّاج

مرحوم ملاصدرا بر این حرف ایراد وارد می کنند و می گویند که درست است ماهیت در ظرف وعاء خودش اصلاً امکان را هم بر نمی دارد که **لَيْسَ مُمَكِّنٍ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** ولی بحث ما در ماهیت ناظر به جنبه نفس الامر است و داریم نسبت به واقع و نفس الامر را لحاظ می کنیم و جهت ماهیت را نسبت به واقع نگاه می کنیم که یا واجب است یا ممتنع است یا متساوی الطرفين است نه اینکه بخواهید در خود **ماهيةُ مِنْ حَيْثُ**

هیّ را نگاه بکنید. بله، ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** در بعضی از مراتب خودش که همان مرتبه نفس است **لَيْسَ مِنَ الاعتبارات** این از اعتبارات نیست بلکه اصلاً خودش یک مفهومی است که این مفهوم در وعاء خودش چیزی جز حدود مفهومی خودش نیست و فقط حدود مفهومی خودش در اینجا هست مثل اینکه فرض کنید می‌گوییم: **الأربعة زوج. الأربعة زوج** این **مُمْكِنٌ بِالْإمكان العام**؟ نه اصلاً ممکن نیست. اربعة زوج است یا مثلاً انسان حیوان ناطق است. در این انسان حیوان ناطق است که امکان نیست. فرض کنید **الإنسان حیواناً ناطقاً بِالْإمكان. حیواناً ناطقاً بِالْإمكان** نداریم. زیرا آن محمولی که برای موضوع می‌آوریم معرف موضوع است و معرف موضوع، نفس موضوع است و دیگر امکان و ضرورت و وجوب در اینجا معنا ندارد. هر معرف موضوعی عبارت از نفس موضوع است مثل اینکه بگوییم: **الإنسان**. **خب الإنسان مُمْكِنٌ أَوْ لَا؟! چه معنایی دارد؟**

تلمیذ: **نفس به هر حال سر جای خودش باقی است. جهت را عوض می‌کنند می‌گویند که ماهیت از جهت نفس است مثلاً به واقعش نظر می‌کنیم ولی الماهية مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ ممکن خاص نیست ممکن عام هم نیست.**

### ناظر به جنبه خارج بودن بحث در مورد امکان عام

استاد: نه، ببینید اصلاً بحث در مورد امکان ناظر به جنبه خارج است. مستشکل هم به عنوان جنبه خارج نظر کرده است.

تلمیذ: **در كُلِّ ما لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإمكان الخاص که این را نمی‌گوییم چون در جهت خارج... استاد: هر چه در عالم خارج که می‌شود تحقق پیدا کند سِوَاءَ كَأَنَّ مُمتنع الوجود و سِوَاءَ كَأَنَّ واجب الوجود و سِوَاءَ كَأَنَّ مُتساوی الطرفین همه اینها ناظر به خارج هستند. ولی ناظر به خود ماهیت که نداریم و خود ماهیت که اصلاً امکان بر نمی‌دارد. مثلاً فرض کنید انسان حیوان ناطق است. آیا امکان است یا بالضروره است؟ هیچ کدام! چون خود شما دارید می‌گویید که حیوان ناطق است. بله، این انسان در خارج بِالْإمكان و بِالْإمتناع موجود است و نسبت به خارجش تساوی الطرفین است.**

تلمیذ: **در تعریفش امکان را اخذ می‌کنند: الماهية هِيَ الإمكان.**

استاد: چه کسی می‌گوید: **الماهية هِيَ الإمكان؟! هم چنین خوابی تابه حال ندیدیم!**

تلمیذ: **در خود معنایی که برای ماهیت می‌گیرند خود ماهیت را...**

استاد: در ماهیت که امکان اصلاً نخواهید است، امکان جهت قضیه است.

تلمیذ: **نه، خود معنای امکان را می‌گویند که همان در واقع ماهیت است.**

استاد: **جهت ماهیت در تطبیق با خارج است، نه در تطبیق با خودش. دودوتا چهارتا چندتا می‌شود؟**

**چهارتا می‌شود. این بِالْإمكان است یا بالضروره است؟ دو دوتا یعنی چهارتا. در اربعة زوجیت هست پس امکان**

و ضرورت در اینجا معنا ندارد. انسان حیوان ناطق است در این دیگر امکان معنا ندارد. بله، بگوییم: **الإنسانُ مُحْتَجِزٌ** انسان را روی خارج می‌بریم و می‌گوییم: بالضروره. یعنی وقتی که انسان بخواهد لباس ماده بپوشد پس تحجیز هم برای او ضرورت دارد ولی خود انسان یعنی ماهیت انسان [این طور نیست] اگر فرض کنید به شما بگویند که آقا جان شما سرکه‌انگبین را تعریف کن. آیا در آن امکان هم می‌آورید؟! می‌گویید که آقا جان سرکه‌انگبین عبارت از یک ماده‌ای است که خنک و شیرین است و این را برای دفع صفرا و سرماخوردگی و حرارت به انسان می‌دهند. خب کجای این امکان بود؟! کجای این ضرورت بود؟! کجای این تساوی الطرفین بود؟! هیچ کدام نبود. شما دارید یک چیزی را تعریف می‌کنید. آقا ماشین چیست؟ ماشین عبارت از یک وسیله و آلتی است که از یک مقدار حلی، لاستیک، سیم و اینها درست شده است خب در این امکان نیست! امکان و ضرورت در این نیست این ماشین می‌شود. آقا درخت چیست؟ درخت عبارت از یک شیئی است که نبات است و دارای اوراقی و اشجاری است و این طور تغذیه می‌کند. در کجای این امکان خوابیده است؟! درخت دارای اوراق است بالامکان! می‌گوییم که امکان نداریم، داریم تعریف ماهیت را می‌کنیم! بله، می‌گوییم که آیا این درخت در اینجا هست؟ درخت در قم می‌روید؟ می‌گوییم که آقا غیر از اکالیپتوس نمی‌روید! فقط خرزهره می‌روید!! آیا این درخت گیلاس در طهران می‌روید؟ می‌گوییم: بله، گیلاس در طهران بالامکان می‌روید چون هوای طهران مناسب برای درخت گیلاس هست. اما گیلاس در قم بالامتناع می‌روید چون هوای قم مناسب برای درخت گیلاس نیست. هرچه تا حالا کاشتیم خشک شده آقا! همه‌اش خشکیده است پس امکان به خود ماهیت بر نمی‌گردد و از این نظر اشکال مرحوم آخوند درست است ولی یک اشکالی وارد می‌شود.

تلمیذ: به این لفظ هم اعتبار هم می‌شود که ماهیت را داریم به‌لحاظ وجود ملاحظه می‌کنیم؟ حالا چه وجود خارجی و چه وجود ذهنی.

استاد: نه! ملاحظه به‌لحاظ وجود ذهنی نمی‌کنیم.

تلمیذ: نه، بحثی که هست به‌لحاظ وجود هست، ماهیت به‌لحاظ وجود اعم از وجود خارجی یا ذهنی است.

استاد: نه، این به‌هرحال که وجود ذهنی دارد. شما شریک‌الباری را هم در ذهن تصور می‌کنید. در شریک‌الباری که در ذهن تصور کردید امتناع و امکان و ضرورت نمی‌آورید فقط تصور کردید. بچه هم تصور می‌کند، بچه هم یک انیاب اغوالی در ذهنش تصور می‌کند. بچه هم از برق یک غولی در ذهن می‌آورد. حالا آن غولی که در ذهن آورده امتناع یا ضرورت است؟ نه، یک تصور است و در تصور که اصلاً این بحث‌های امکان و اینها نیست. شما هم که در ذهنتان امکان و ضرورت و امتناع را به آن موضوع نسبت می‌دهید به‌لحاظ خارج نسبت می‌دهید. یعنی ذهن خودتان را مرآت برای خارج تصور می‌کنید و می‌خواهید ببینید این ماهیتی که در ذهنتان آمده اگر بخواهد در خارج تحقق پیدا کند چه صورتی پیدا می‌کند؟ آن وقت یا حکم ضرورت به آن می‌دهید و مثل الله واجب الوجودش می‌کنید یا حکم امتناع به آن می‌دهید و می‌گویید که شریک‌الباری و

ممتنع الوجودش می‌کنید یا حکم تساوی الطرفین می‌دهید و می‌گویید: **زیدٌ** و ممکن الوجودش می‌کنید. یعنی آن چیزی که در ذهن آمده ذهن به‌عنوان مرآت برای خارج یکی از این سه جهت را به او می‌دهد اما نه اینکه نفس خود ماهیت به‌لحاظ وجود در آن نیست بلکه امکان به‌لحاظ وجود خارج برای او می‌آید نه به‌لحاظ وجود ذهنی چون در هر صورت در ذهن که آمده؛ بخواهید یا نخواهید آمده است نه امکان و نه وجوب بر آن بار می‌شود. هیچ چیزی [بار نمی‌شود] بالأخره یک چیزی در ذهن آمده و دیگر امکان ندارد. برای چه امکان بار بشود؟ خود شما تصور کردید! دیگر معنا ندارد بخواهید در اینجا امکان برای آن بیاورید.

بله، قبل از اینکه تصور کنید به شما می‌گویند: آیا ممکن است شما در ذهن این را تصور بکنید؟ هنوز تصور نشده است. چرا باز این را می‌گویند؟ چون باز این یک وجود خارجی است و در اینجا برای ذهن یک وجود خارجی فرض شده است اما وقتی که در ذهن آمد، دیگر در ذهن بالضروره آمده است. شریک‌الباری و امکان خاص و ماهیات هم بالضروره در ذهن آمده‌اند. ولی باز در این صورت ایراد از یک نقطه نظر و از یک ناحیه دیگر بر صاحب درة التاج وارد می‌شود که از آن جهت می‌شود مسئله را مدتظر قرار داد.

*تلمیذ: با این تفسیری که فرمودید امکان خاص نمی‌تواند تحت امکان عام قرار بگیرد. اگر با نگاه به خارج باشد فقط واجب الوجود بالضروره داریم. ممتنع الوجود بالضروره هم نداریم. فقط واجب الوجود بالضروره است و امکان خاص هم از تحت امکان عام خارج می‌شود.*

استاد: نه! در امکان عام چون ناظر به جنبه وجود خارج است ممکن است دو صورت فرض بشود. یعنی در نظر به وجود خارج، اشیائی باشند که متساوی الطرفین هستند و ناظر به وجود است.  
*تلمیذ: متساوی الطرفین که نداریم. ناظر به وجود یعنی هرچه در خارج هست وجود است.*

### تفاوت محط بحث در صورت لحاظ ماهیات با توجه به وجود خارج، و بدون آن

استاد: ناظر به وجود است یعنی قبل از تحقق وجود و در ذاتش [هست]. البته شما این را حق دارید چون ما در بحث ماهیات قبلاً این بحثش را کردیم که وقتی ما ماهیات را لحاظ می‌کنیم در توجه به وجود خارج لحاظ می‌کنیم. ببینید یک وقتی شما خود ماهیت را بدون وجود خارج لحاظ می‌کنید. در این صورت نه امکان و نه ضرورت و نه هیچ کدام از آثار وجودی بر آن بار نمی‌شوند. فرض کنید بگوییم که انسان حیوان ناطق است. اینکه می‌گویید: انسان حیوان ناطق هست، امکان و ضرورت و حتی مکان هم در آن نیست. چون حیوانیت و ناطقیت دو امری هستند که با مکان و زمان و همه اینها منافات دارند و دو مفهوم جدا هستند. از این نقطه نظر خود ماهیت را **مِنْ حَيْثُ هِيَ** دارید ملاحظه می‌کنید و در یک هم‌چنین وضعیتی در تحت امکان عام قرار نمی‌گیرد چون امکان عام ناظر به وجود است و شما دارید به ماهیت از دیدگاه خود معرفی ماهیت [نگاه می‌کنید].

مثل اینکه می‌گوییم: آقا ماشین چیست؟ حالا ماشین در خارج اصلاً در دنیا ساخته شده یا نشده، ما اصلاً

می‌گوییم که آقا ماشین چیست؟ بچه شما از شما سؤال می‌کند که آقا ماشین چیست؟ من باب مثال لولو به چه می‌گویند؟ یا مثلاً تصورات ذهنی خودش که اصلاً کاری به وجود خارجی نداریم. یک وقتی شما نگاه به ماهیت به لحاظ وجود خارج می‌کنید؛ به لحاظ وجود خارج دو صورت دارید. هر ماهیتی که بخواهد معلول برای یک علت باشد، نه آن ماهیت مبدأ علی که ماهیتش عین عینیت اوست بلکه قائم به علت نیست، هر ماهیتی از نقطه نظر وجود در خارج و عدمش متساوی الطرفین است، از نقطه نظر خودش تنها در ارتباط با آن و از نقطه نظر ارتباطش با علت یا ممتنع است یا واجب است. پس ما به ماهیت به دو نگاه می‌توانیم نگاه کنیم؛ یک نگاه به خودش با خارج و یک نگاه با انتسابش به علت. در نگاه خودش با خارج متساوی الطرفین است مثلاً الآن می‌شود این کتاب را چاپ کنند یا می‌توانند چاپ نکنند. اما همین کتاب را نگاه کنید لهذا در کیفیت صحبت کردن هم فرق می‌کند. می‌گوییم که آقا این کتاب که بودجه نیست که چاپ بشود. نمی‌گوییم که در اینجا متساوی الطرفین است. یک وقتی می‌گویید که آقا این کتاب می‌شود در خارج چاپ بشود یا نه؟ می‌گویید که بله، چرا نمی‌شود؟! این چاپخانه اینجا و کاغذش هم اینجا هست. یک وقتی نه، شما از این مطلب از تساوی الطرفین بودن رد شدید و سر امکانات خودتان آمده‌اید و به امکانات خودتان نگاه می‌کنید، نه به خود ماهیت و خارج. امکانات خودتان را می‌بینید که نیست لذا می‌گویید که نه این کتاب ممتنع الوجود و ممتنع الچاپ است، چون امکانش نیست. الآن در اینجا نظر روی اسباب و علت رفته است.

**تلمیذ: در نگاه اول درست است ولی مگر می‌شود بدون در نظر داشتن امکان به خارج نگاه کرد؟**  
 استاد: بله، انسان می‌تواند. می‌گوید که آقا می‌شود ما کتاب چاپ کنیم؟ می‌گویید که بله می‌شود چاپ کنید. بعد می‌پرسید که حالا پولش را دارید؟ اول می‌گوید که بله و همه چیز هست. پس حالا متساوی الطرفین است یا ممکن است بشود یا ممکن است نشود. بعد می‌گوید که نه آقا اصلاً بودجه‌اش را نداریم. می‌گویید که پس این ممتنع الوجود است. برو اول پولش را بیاور بعد دستور بده!! بله، بنده منظور شما را فهمیدم که در نگاه به خارج بدون لحاظ علل معنا ندارد، درست است. ولی شما نسبت به علل جاهل هستید. پس وقتی که ما جاهل هستیم خود این ماهیت در انتساب به خارج تساوی الطرفین در نظر ما می‌شود.

**تلمیذ: در نظر ما بله ولی ...**

استاد: بالأخره بله. بالأخره در عالم واقع خدا می‌داند یا هست یا نیست. آن را قبول داریم. بالأخره این ماهیت در عالم خارج یا علل و اسبابش پیدا می‌شود و این واجب الوجود بالغیر می‌شود یا اینکه علل و اسبابش پیدا نمی‌شود ممتنع الوجود می‌شود؛ آن نسبت به واقع است. اما ما که علم غیب نداریم و نمی‌دانیم علل پیدا می‌شود یا نمی‌شود و نمی‌دانیم زن ما سال دیگر می‌زاید یا نمی‌زاید، اگر علت بخواهد می‌زاید و اگر علت نخواهد ممتنع الوجود است حالا خدا هر چه تقدیر کند! علی‌کل حال وقتی که ما نسبت به علل، عالم نیستیم پس این تولید برای او استواء طرفین بالنسبة به دیدگاه ما می‌شود؟!

تلمیذ: پس دو نحوه نگاه کردن داریم، یک نگاه از بالا به پایین ...  
استاد: احسنت. همان از بالا به پایین خوب است!! یا ممتنع است یا واجب است.

تلمیذ: نه، فقط واجب است.

استاد: یا ممتنع است.

تلمیذ: نه ممتنع دیگر نیست.

استاد: خب اگر علت نخواهد، فقط جنبه وجودی دارید! اگر آن علت نخواهد انجام بشود، ممتنع است

چون علت ندارد. ایشان دیدگاهشان توحیدی است از آنجا هم تنازل نمی کنند! حق با شما است!!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد